ابوالمعانی بیدل

افغانی، سید مخدوم

در نیمهء دوم قرن یازده هجری شاعر و عارف بزرگی در شبه قارهء هند اسلامی ظهور کرد که رسم و آئین سنائی غزنوی و عطار نیشابوری و مولانای‏ بلخی را تازه ساخت و به شعر دری و تصوف اسلامی رونق بیشتری بخشید.چراغی‏ را که جامی در قرن نهم هجری افروخته بود تابناکتر ساخت و در اوراق‏ جاودانی عرفان و ادب نام خویش را ثبت کرد.

این عارف بزرگوار و شاعر عالیقدر ابو المعانی میرزا عبد القادر بیدل‏ است که سبک هنری را به اوج کمال آن رسانید.بیدل یکی از پر سخن‏ترین‏ شعرای زبان دری و از چند نفر معدودی استکه حکم دایرة المعارف ثقافت‏ اسلامی را دارند.کلام بیدل که معجونی از عرفان و فلسفه و دین و اخلاق است‏ از روزگار بیدل تاکنون آرام‏بخش جان صاحبدلان،سخن‏شناسان و اهل‏ ذوق بوده است.

در شهرهای ماوراء النهر،هندستان اسلامی و افغانستان شعر بیدل سالها درس روزانه و ورد شبانهء دوستداران ادب و صوفی مشربان بوده است.هم‏ اکنون نیز در افغانستان از«خرابات»و«عاشقان و عارفان»کابل(دو محلهء کابل که جایگاه صوفیان و رندان است)تا بدخشان و تخارستان و مرز بادغیس‏ و هرات،تا بلخ و جورجان در پهلوی اشعار مولوی و سنائی و حافظ شعر بیدل را دوست دارند و آن را بهترین ترانهء وحدت میدانند.

سخن دربارهء بیدل و کلام او بسیار است و گفتنی بیشمار.در مقالهء حاضر مختصری چند دربارهء زندگی و آثار او بعرض خوانندگان میرسد و تحقیق کامل در آثار و افکار این شاعر صاحبدل بر عهدهء دانشمندان و صاحب‏نظران است.بر آنان است که بتشریح عقاید و نظریات او بپردازند و در روزگاری که آفتاب‏ تابان عرفان پس از آنکه قرن‏ها بر سرزمین‏های ما تابیده و اینک در پس کوه‏های‏ مادیت افول میکند،عرفان افکار بیدل را تشریح کنند و او را با نظریاتش به‏ پارسی زباناینکه تا هنوز او را نشناخته‏اند معرفی کنند.

زادگاه و زندگی بیدل:در مولد او اختلاف است.بسیاری از تذکره نگاران زادگاه او را عظیم آباد هند گفته‏اند.خوشگو در سفینهء خویش‏ او را اکبر آبادی نگاشته(سفینهء خوشگو چاپ هند).شمس العلما محمد حسین آزاد بخارا را مولد میرزا میداند.معاصران بیدل نیز درین مورد سخن به تفصیل‏ رانده‏اند.آن‏طور که از کتاب«چهار عنصر»بیدل برمیآید وی ایام کودکی خود را در هند گذشتانده و نیز در هیچ اثر او اشاره‏ای مبنی بر بود و باشش در بخارا نرفته است.

بیدل از ایل بر لاس است پدر او عبد الخالق نام داشت مردی سپاهی و شجاع‏ و درویش و وارسته بود و طریقهء قادریه داشت.مادر بیدل منسوب بیکی از خانواده‏های فاضل و بزرگ بود.هنوز بیدل کودک بود که پدرش را از دست داد و یتیم شد.بقول خودش:

خورشید خرامید و فروغی بنظر ماند دریا بکنار دگر افتاد و هنر ماند

بعد از مرگ پدر تربیت او را عمویش میرزا قلندر بعهده گرفت.بیدل‏ در چهار عنصر چند جا ازو یاد کرده و مردی دلیر و سپاهی و صاحبدلش خوانده‏ است.این مرد در تربیت معنوی بیدل رنج بسیار برد،بیدل در چهار عنصر درین‏باره گوید:«تربیت فقیر بیدل بعد از رحلت والد مرحوم تا ادراک نشئه‏ بلوغ بعهدهء میرزا قلندر بود و در تکمیل آداب و اخلاق من کمال توجه داشت‏ قطع نظر از سایر فوائد لمعهء نظم و کیفیت معنوی شعر من مرهون تربیت و تشویق‏ اوست»جائی دیگر دربارهء میرزا قلندر میگوید که روزی با شاگردان مدرسه‏ روی یک اختلاف لفظی جدل بپا کرده بودم.میرزا قلندر بمن گفت«جهدی کن‏ تا غبار بحث و انکار بکلی از راه طبیعت برخیزد و حضور کیفیت اقرار در باطنت‏ رنگ جمعیت ریزد.اگر گوش کر نباشد افسانه بسیار است و اگر چشم دیدی‏ ندارد تماشا بیشمار.علم دبستان تحقیق در مقید سبق و کتابت مدان و معمای نسخهء یقین را از دفاتر دلیل و حجت مخوان»

بیدل در شش سالگی بدبستان رفت.در هفت ماه خواننده شد و در یک سال قرآن را ختم کرد.سال‏های دیگری را نیز صرف آموختن و صرف‏ نحو و قواعد عربی و ادبیات دری کرد.بعد از آن حدیث عشق را در دفتر نیافت‏ کتاب کاینات را که پیش رویش گشاده بود مطالعه کرد.بمطالعهء آفاق و انفس‏ پرداخت و آدمی را از کتاب و دفتر بی‏نیاز دانست بگفتهء خود او:

هوش اگر باشد کتاب و نسخه‏ای در کار نیست‏ چشم وا کردن زمین و آسمان فهمیدن است

در حقیقت این عارف بزرگ از ده سالگی در مکتب سلوک ثبت‏نام کرد و تا دم واپسین زندگی به شاگردی مکتب عشق و استاد فطرت می‏نازد.

عصر بیدل روزگار بیدل آشفته و پر هیاهوست.وضع کشور هندوستان‏ اسلامی بل همه بلاد اسلامی مشوش است.هنر صحنهء بیرحمی‏ها و ستمگری‏هاست‏ نزاعی خانمانسوز برای بدست آوردن تاج و تخت در میان شاهزادگان در جریان‏ است.اورنگ زیب ملقب به عالمگیر پدر فاضل سالخوردهء خویش را در زندان‏ افگند و دارا شکوه شهزادهء درویش و دانشمند را که برادرش بود بقتل رساند. دیگر برادران را نیز زنجیر و زابلانه بر گردن و پا بست و بعد هم همه را کشت‏ بعد از مرگ عالمگیر در میان پسران او غوغا و کشمکش بود.شهزادگان‏ جوان بخاک و خون دست و پا میزدند و جنگهای متوالی هم‏چنان دامنگیر شهرها و بزرگان بود.گیرودار چنین روزگاری بر ذهن روشن و طبع و قاد ابو المعانی‏ بی‏تأثیر نبود و تأثیر آن در آثار این عارف بزرگ کاملا مشهود است:

عالم بخیال پی سپر میگردد شب تا گذرد رنگ سحر میگردد زین نسخهء عبرتی که داری بنظر ناگشته تمام صفحه برمیگردد

(ناتمام)